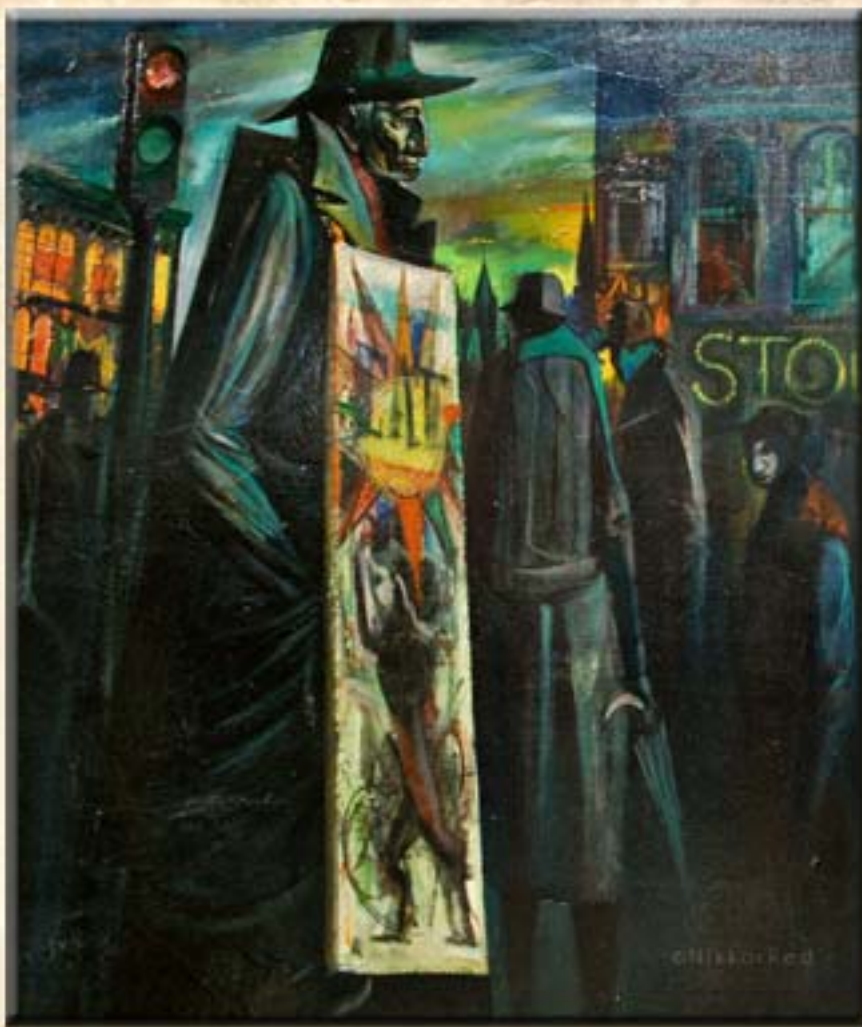


پیکار



«حق» و پوکر!

ما از غزل به مرثیه پیوستیم
اما صغیر تیر
از ناله‌های شعر رساتر بود
ما در میان معرکه دانستیم
کز واژه، کار ویژه نمی‌آید
وین حربه را توان تهاجم نیست

گروه‌های سیاسی، و در ابعاد وسیع‌تر هر حکومتی برای توجیه سیاست‌های خود به چارچوب منسجم فلسفی نیاز دارد. اما زمانیکه سیاست‌های مذکور استعماری باشد، می‌باید برای آن چارچوب «انسان‌ستیز» و «غیرمنطقی» دست و پا کنند، چرا که در چارچوب منطقی هیچکس نمی‌تواند انسان‌ستیزی و

مرگ پرستی را توجیه کند. برای توجیه سیاست انسان‌ستیزی باید «تخریب» فلسفه انسان‌محور در دستور کار قرار گیرد. برای تحقق چنین امر خدایسندانه‌ای «حریم خصوصی» فیلسوف را به فعالیت اجتماعی او، یعنی آثار و نظریه‌های فلسفی‌اش وارد می‌کنند. به طور مثال، همین شیوه مقدس کفایت می‌کند تا نظریه‌های انسان‌محور نیچه، فیلسوف مدرنیته تخریب شود. «مدرنیته» - با مدرنیزاسیون و کودتا و گسست اشتباه نشود - همچنانکه به کرات در این وبلاگ اشاره کرده‌ایم، تداوم رنسانس در اروپاست، و به دلیل انسان‌محوری با انواع فاشیسم دینی، بومی و نژادی در تضاد کامل قرار می‌گیرد. به همین دلیل محافل فاشیسم بین‌الملل برای سرکوب «آزادی بیان» و توجیه «طالبان» و به طور کلی، جهت حمایت از «احترام به ادیان» و حکومت افراط‌گرایان مذهبی در سراسر جهان به «تخریب مدرنیته» نیاز دارند. از اینرو اربابان حکومت جمکران برای «ایجاد گسست» در فلسفه همچون موریانه به جان فردریک نیچه افتاده‌اند.

در این راستا، سایت رادیو فرانسه، مورخ ۱۲ نوامبر ۲۰۰۹، با انتشار مقاله‌ای تحت عنوان «نیچه، نماینده انحطاط بورژوازی در عصر امپریالیسم» به قلم «ناصر اعتمادی» در بخش «نگاه‌ها و اندیشه‌ها»، با بیل و کلنگ و چماق و بولدوزر به جان فیلسوف مدرنیته افتاده. البته این روند تخریب «فرهنگی» با تکیه بر آثار «دومنیکو لوسوردو» و «جرج لوکاک» صورت گرفته تا خواننده در استحکام «منطقی» آن تردید به خود راه ندهد. ولی از بد روزگار نام روشنفکران و متفکران مشهور، چه غربی و چه شرقی ما را به هیچ عنوان به هراس نمی‌افکنند. در نتیجه، بجای تحسین و ستایش شهرت اینان، اظهارات‌شان را بررسی می‌کنیم تا ببینیم اصولاً چه می‌گویند.

«لوسوردو» و «لوکاک» به اتفاق، نیچه را «عقل‌ستیز» دانسته‌اند. البته هر دو مزخرف می‌گویند! نیچه، «عقل» تعریف شده در فلسفه کلاسیک را به زیر سؤال برده و شکست این «عقل» را

مطرح می‌کند. نیچه می‌گوید، آنچه در قاموس «کلاسیک‌ها» عقل خوانده شده شکست خورده. درست هم می‌گوید، چرا که نظریه فروید پیرامون «ساختار شخصیت» تأییدی است بر نظریه نیچه. در مورد نظریه فروید و نیچه پیشتر توضیح داده‌ایم پس تکرار مکررات نمی‌کنیم. فقط یادآور می‌شویم که نیچه با الهام از اسطوره‌های یونان باستان، به درستی، به ورود شیطنت‌بار «دیونیزوس» به زبان خشک و بی‌روح «آپولون» اشاره دارد. این یک نظریه زبان‌شناسانه است همچنانکه طبق فرضیه فروید نیز از ورای «گفتار فرد» می‌توان به «زبان ضمیر ناخودآگاه» وی پی برد. فروید نیز از طریق بازگشت به اسطوره‌های یونان باستان فرضیه خود را پایه ریزی کرد. پیشتر نیز گفتیم، «بازگشت به ریشه‌ها» این امکان را برای متفکران مدرنیته فراهم آورد تا بر «تقدس» اسطوره‌های کلیسای مسیحی نقطه پایان گذارده، به این اسطوره‌ها «تاریخات» بخشند. به زبان ساده‌تر، مدرنیته با تأکید بر «تقدم تاریخی» اسطوره‌های یونان باستان بر اسطوره‌های مسیحیت، این اسطوره‌ها را به عنوان ساخته و پرداخته «ذهن بشر» در «زمان» و «مکان» خاص در جایگاه واقعی‌شان قرار داده از آن‌ها تقدس‌زدائی کرد.

اما «لوسوردو» از مطالعه فرضی آثار نیچه به این نتیجه «مقدس» می‌رسد که از آنجا که نیچه نخستین اثر خود، «تولد تراژدی» را همزمان با تجربه «کمون پاریس» خلق کرده، «در قالب اسطوره» با این حرکت به مخالفت برخاسته و خلاصه کلام اینکه آثار «نیچه» یک هدف واحد را دنبال می‌کنند: نابودی سوسیالیسم، دمکراسی و ایده ترقی! البته اگر گزارش اخیر لوموند پیرامون تحرکات «سوسیالیستی» چماقداران «زنتروم بی. ۵» یعنی

کتک‌کاری در سینمای هامبورگ را نخوانده بودیم مسلماً از این سخنان گهربار «لوسوردو» چندین شاخ در می‌آوردیم!

ولی همچنانکه گفتیم لوموند «خط» را مشخص کرده: برای دفاع از حقوق مردم فلسطین، باید «پیرو خط امام» دجال میرحسین باشیم در غیر اینصورت ما را به زبان الکن حزب‌الله طرفدار «صهیونیسم» خطاب خواهند کرد و «حق» هم با آن‌هاست! همچنانکه پیش‌نویس گوساله‌فریب قانون اساسی به اصطلاح «جنبش سبز» نیز «به نام حق» حضور شوتان‌وپرتان «مرز پرگهر» تقدیم شده! پیش از ادامه مطلب یادآور شویم به دلیل جنگ ایران و عراق، دولت اسرائیل توانست بی‌سروصدا در سال ۱۹۸۱ بلندی‌های جولان را نیز ضمیمه خاک خود کند! اینهم یکی دیگر از فواید نوکری حکومت اسلامی و پیروان خط امام برای اسرائیل است که در سایه جنگ با عراق و شعارهای «راه قدس از کربلا می‌گذرد، مرگ بر اسرائیل، و مرگ بر آمریکا» محقق شد. باری، در راستای همین خط خیانت و سیاست طالبان پرور، «گاردین» نیز همچون خمینی و حزب توده مدافع «مستضعفان جهان» شده.

همین گاردینی که اگر دکان جنگ کساد شود، کارفرمایان‌اش از کمبود خون و جسد به ماتم خواهند نشست. همین گاردین که همچون برادران دینی‌اش در نیویورک تایمز، جهت رونق مسابقات تسلیحاتی در منطقه و جنگ‌افروزی، خواهان تجهیز گورکن‌ها به سلاح هسته‌ای است! بله همین گاردین، جدائی روشنفکران از پابرهنگان در «انقلاب‌های رنگین» را سخت به باد انتقاد گرفته! نویسنده گاردین می‌گوید، همه پیکارهای ترقی‌خواهانه از اتحاد میان روشنفکران مترقی و مستضعفان به وجود آمده. البته در میان این پیکارهای «ترقی‌خواهانه» کودتای بولشویک‌ها که روسیه را به فلاکت

اقتصادی و انزوای سیاسی کشاند در ترادف با مبارزات قانونی جمهوریخواهان اسپانیا با فرانکیست‌های تحت الحمایه آمریکا قرار می‌گیرد. علامت تعجب هم نمی‌گذاریم، اصولاً این روزها دلیلی برای تعجب وجود ندارد. صورتک‌های فریب به کنار رفته و همه مدافعان حقوق بشر فروش غرب که سه دهه است نان کودتای ۲۲ بهمن زهرمار می‌کنند، آشکارا به طرفداری از خمینی، اسلام ضداستبداد و حجاب زنان برخاسته‌اند. نویسنده گاردین می‌گوید «انقلاب ایران» در سال ۱۹۷۹، یک نظام تحت حمایت بیگانه را سرنگون کرد. و این سرنگونی به زعم ایشان نتیجه اتحاد «طبقه متوسط مترقی» و «توده‌های روستانشین» بوده نه پیامد توطئه گروه «برژینسکی - کارتر» برای جنگ افروزی در منطقه و تبدیل ایران به طویله ارتش ناتو و پشت جبهه افغانستان!

تیر گلو شکاف که برهان قاطع است هرگز نیازمند تکلم نیست

بله! نشست گوادالوپ هم برای بازی «آس» برگزار شده بود! چه می‌گوییم؟ این خاج‌پرست‌ها که بازی «آس» نمی‌شناسند، حتماً دوره پوکر بوده! از همان پوکرهای روباز آمریکائی که همیشه برنده آن کسی است که زودتر از دیگران شلیک می‌کند و دلیلی هم ندارد که الزاماً در بازی شرکت داشته باشد! برنده خوشبخت می‌تواند در کافه را با لگد باز کرده با شلیک چند گلوله «حق» حاکمیت خود را بر اساس «خرد جمعی» و «بهره‌گیری از دستاوردهای دانش جوامع بشری» اعمال کند. بله می‌بینیم که پیش‌نویس قانون اساسی جنبش کذا حکمتی دارد! مگر استفاده از سلاح آتشین «بهره‌گیری از دستاوردهای دانش جوامع بشری» نیست؟ به همچنین

است در مورد شیوه‌ها و ابزار شکنجه مدرن! از مطلب دور افتادیم! دیوید ادگار در گاردین یک مقاله گوساله‌فربه و ابله‌پسند به هم بافته که ترجمه آن با کد: ۳۴۶۹۲ در سایت «فرارو»، مورخ ۱۹ آبان‌ماه ۱۳۸۸ منتشر شده است. این نویسنده «شریف» و خبیث و صاحب‌نظر در امور پیوند گوز به شقیقه، کودتای ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ را چنان مطرح می‌کند، تو گوئی کشور ایران در یک «جزیره» واقع شده و انگار نه انگار که استعمار بریتانیا بیش از یک سده در آن حضور رسمی دارد! و انگار نه انگار که نفت منطقه را همین استعمار از خلیج فارس و تنگه هرمز به تاراج برده و می‌برد!

بله، یکی بود یکی نبود، یک حکومت خودکامه و مورد حمایت بیگانه بود و توده‌های روستائی و به ویژه یک طبقه متوسط «مترقی»! نه نفتی بود، نه شوروی، نه پیمان سنتو، و نه ارتش ناتو در ترکیه حضور داشت! هیچ پایگاه هوائی آمریکا هم در طبس نبود! ناوگان جنگی آمریکا هم برای تفریح در دریای عرب و خلیج فارس گشت می‌زد. اصلاً روح‌شان خبر نداشت در ایران چه می‌گذرد، ساواک و شهربانی و سران ارتش هم هیچ گزارشی به این طفلان معصوم مسلم این عقیل نمی‌دادند، دستوری هم از این بیگانگان نمی‌گرفتند. و بیگانگان فقط از حکومت خودکامه حمایت می‌کردند، چون عاشق حکومت خودکامه بودند. البته عشق‌شان افلاطونی و معنوی بود! آری، این مزخرف‌نویسی‌ها در راستای سیاست «ایجاد گسست» و ارائه تصویر دلفریب از توحش دینی صورت می‌گیرد. سیاستی که کارفرمایان گاردین و دیگر کرکس‌های برتری طلب در آن تخصص ویژه دارند. بی‌دلیل نیست که نیویورک‌تایمز از

زبان لاله بختیار به ما زبان عربی درس می‌دهد تا «معنی» آیات قرآن را آنگونه که منافع تفنگ‌فروش‌های دو سوی آتلانتیک ایجاب می‌کند «درک» کنیم، و دین مترقی و ضداستبداد و اسلام خوب را بشناسیم! چرا که سرانجام «آزادی ادیان» و «احترام به ادیان» در منطقه همان فاجعه‌ای است که در «فورت هود» به وقوع پیوست.

یک روانپزشک ارتش که مسلمان زاده و متولد آمریکاست، به دلیل «آزادی» و «احترام» به ادیان که نه تنها در «فورت هود» که در کل جامعه آمریکا سکه رایج است در محل کار خود «شتر سوار» خوانده می‌شود! چرا؟ چون مسیحیان و یهودیان می‌بندارند دین‌شان با توحش اسلام تفاوت دارد و ابراهیم خارج از قوادی و ارسال همسرش به بارگاه فرعون، موشک هوا می‌کند، یا مریم رولز رویس سوار می‌شده، و عیسی مخترع «برق» بوده. بله، گابریل با دیدن مریم «برق» از چشمش پریده و عیسی نتیجه پریدن برق کذا از چشمان جبرئیل است! و همین برق بود که شتر مریم را به «رولز رویس» تبدیل کرد. مگر پری افسانه‌ای با یک حرکت چوب دستی جادویی برای سیندرلا کدوتنبل را به آن کالسکه باشکوه تبدیل نکرد؟ می‌خواهید بگوئید گابریل از پری افسانه سیندرلا کمتر بوده؟ به هیچ عنوان! آنچه در «فورت هود» گذشت در ابعاد وسیع‌تر می‌تواند در منطقه نیز رخ دهد. جنگ بین شیعه و سنی که در یمن شاهدیم و می‌تواند به عربستان هم سرایت کند. یا جنگ بین اسرائیل و کشورهای مسلمان‌نشین، که زمینه ساز آن دفاع دروغین نوکران اسلام‌گرای غرب از حقوق فلسطینی‌هاست.

اسلام‌گرایان، با نفی قوانین بین‌المللی موجودیت قانونی اسرائیل را به زیر سؤال می‌برند، و به آمریکا امکان

می‌دهند تا برای محافظت از اسرائیل در برابر تهدیدهای نوکران خود اعلام آمادگی کرده، سلاح مدرن در اختیار اسرائیل بگذارد. همین برای آغاز یک دور جدید از رقابت‌های تسلیحاتی در منطقه کفایت می‌کند. نیازی به توضیح نیست که چنین شرایط بحرانی و دلچسبی دست نوکران آمریکا را برای سرکوب ملت‌ها به ویژه در ایران باز خواهد گذارد و همین سرکوب در ابعاد محدودتری شامل حال صلح طلبان اسرائیل نیز می‌شود. خلاصه مطلب هنوز که هنوز است هیچیک از روشنفکران «مترقی» برخاسته از «طبقه متوسط و مترقی» اختراعی گاردین نگفته، نفی حق موجودیت یک کشور عضو سازمان ملل «قانون شکنی» است! کاملاً بر عکس، زمانیکه احمدی‌نژاد قصد پاک کردن اسرائیل از نقشه جغرافیا را داشت، خاخام‌های ساکن آمریکا با او دست دوستی هم دادند، چرا که بدون تهدید اسرائیل فروش سلاح به عربستان و بحرین و امارات و مایه‌ها و صدف‌های سواحل خلیج فارس امکانپذیر نیست! بله به عبارت دیگر همه کسانی که همچون رمزی کلارک نابکار و آن خاخام‌ها و یا رئیس دانشگاه کلمبیا به صورت مختلف دست نوازش به سروگوش مهرورزی می‌کشند همان کفتاران شریفی‌اند که از جنگ و جسد نیز تغذیه می‌کنند. پس کاملاً طبیعی است که همچون گاردین ضمن تأکید بر حمایت گسترده جناح راست از کودتای ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ برای آن سینه چاک دهند:

«انقلاب سال ۱۹۷۹ میلادی در ایران [...] یک انقلاب قرن بیستمی آشنا و قابل درک و رایج در جهان سوم بود که در آن، طبقه متوسط مترقی، دست در دست توده‌های روستائین، یک نظام خودکامه منفور و تحت حمایت بیگانگان را سرنگون کرد.»

و یک «نظام» نوکر و خودکامه‌تر و منفورتر را بجای آن نشانند! این «انقلاب» چنان به دهان کارفرمایان گاردین شیرین آمده که سناریوی انقلاب در هزاره سوم را هم برای‌مان نوشته‌اند. طبق پیشگویی‌های گاردین اینبار طبقه متوسط «غرب‌گرا» در برابر تهیدستان روستائین که «تساوی طلب»، «سنت‌گرا» و «محافظه‌کار» هستند قرار خواهد گرفت. بله گاردین پیشتر یک طبقه متوسط «مترقی» در ایران رویت کرده بود که با کمک روستائیان «حکومت خودکامه» را سرنگون کرد، امروز هم روستائینی اختراع کرده که تساوی طلب‌اند! باید بگوئیم این قماش روستائی در کشورهایی با پیشینه کهن فقط در تخیلات نویسنده کذا می‌تواند وجود داشته باشد! روستائی در ایران - اگر هنوز «روستائی» وجود خارجی داشته باشد - از ساختار فئودال خارج نشده! روستائیان ایران با آفریکانهای ساکن آفریقای جنوبی تفاوت دارند! بگذریم! در قاموس اهالی گاردین، طبقه متوسط «غرب‌گرا» که با انتخاب احمدی‌نژاد مخالف است، البته به استثنای موسوی، ریش ندارد، لیبرال و شهرنشین و از نظر اقتصادی «نولیبرال» است، در حالیکه طرفداران مهرورزی تلویحاً سوسیالیست «علوی» به شمار می‌روند:

«انقلاب در قرن بیست و یکم، طبقه متوسط جامعه را [...] با تهیدستان روستائین [...] رو در رو قرار می‌دهد [...] معترضانی که [...] متعلق به جناح راست بودند و پیروزی احمدی‌نژاد در انتخابات را قبول نداشتند، شهرنشین و لیبرال بودند و هواداران رئیس جمهور روستائی و محافظه کار.»

بله حضرات شکم‌شان را برای یک انقلاب دیگر صابون زده‌اند. اینبار انقلاب کذا می‌باید از سوی «سوسیال

علویست‌های» پابره‌نه صورت پذیرد و برای حداقل سی‌سال دیگر نان جنگ‌فروشان را در روغن فراوان شناور سازد. بر اساس ترهات گاردین «روشنفکران» در ایران تضادهای نوین بین آزادی و استبداد، آزادی بیان و سانسور، لائیسیته و مذهب، فمینیسم و خانواده، یکپارچگی و تنوع فرهنگی را «حقیقت» انگاشته‌اند، و همین مسائل اتحاد اینان با تهیدستان را در هم شکسته!

ما، بردگان فقر و اسیران آفتاب ما بازماندگان مشاهیر باستان

می‌بینیم که قلم به مزدهای غرب چگونه می‌کوشند در کمال پدرسوختگی «لائیسیته» را «دین‌ستیز» و «فمینیسم» را «خانواده‌ستیز» جلوه دهند. هم‌اینان جهان‌شمولی انسان را نیز به زیر سؤال برده انسان را «دینی» و «بومی» معرفی می‌کنند تا بتوانند همزمان با معرفی لائیسیته به عنوان «دین‌ستیز»، حکومت انسان‌محور را یک پدیده «غربی» و «مسیحی» وانمود کنند. برای باوراندن چنین دروغ‌های شاخداری به ساکنان کشورهای مسلمان‌نشین لازم است «زبان گسست» به کار گرفته شود. زبان گسست یا زبان انسان‌ستیز زبانی است که انسان را از «موزه» و «تاریخ» و «تمدن» و انسانی‌ات و آزادی و هر چه نماد فرهنگ است به برهوت وحش می‌برد، همانجا که یک فلسطینی را «شتر سوار» می‌خوانند، چرا که مسلمان‌زاده است! همین «زبان گسست» برای تخریب فیلسوف مدرنیته نیز به کار گرفته شده.

«لوسوردو» می‌گوید، «نیچه» طرفدار فاشیسم بوده. البته این مزخرفاتی است که فاشیست‌ها با توسل به «چنین گفت زرتشت» به هم بافته‌اند، تا شعر و الهامات شاعرانه را در ترداد با ایدئولوژی قرار دهند. ما پیشتر به این لجن‌پراکنی بیش‌رمانه

فاشیست‌ها اشاره کرده‌ایم و لوسوردو در واقع به نشخوار همان مزخرفات مشغول است. پس لوسوردو را رها کرده به سراغ لوکاچ می‌رویم که معروف‌تر است و در نتیجه بهتر می‌تواند پروپاگاندا بعضی محافل را به مخاطب «بفروشد!»

لوکاچ نیازمند معرفی نیست! ایشان فرموده‌اند، در آلمان قرن ۱۹، «عقل‌ستیزی» واکنش به جهشی بود که انقلاب فرانسه در فلسفه ایجاد کرد و این واکنش، پس از نخستین انقلاب‌های کارگری در سال‌های ۱۸۴۸ و ۱۸۷۱ در وجود نیچه متبلور شد! حضرت لوکاچ همچنین فرموده‌اند، اگر فعالیت‌های فکری نیچه با نخستین نشانه‌های امپریالیسم تقارن زمانی نداشت، نیچه هرگز به چنین مقامی دست نمی‌یافت. نمی‌دانستیم امپریالیسم از قرن ۱۹ آغاز شده! باری لوکاچ همچنین فرموده، تفکر نیچه «سوسیالیسم‌ستیز» بوده و خلاصه می‌بینیم که در راستای پروپاگاندا جدید سازمان ناتو، نیچه هم با روستائیان «تساوی طلب» ساخته و پرداخته گاردین دشمن می‌شود! خلاصه اگر داستان عدالت علوی و خلخال زن یهودی را برای نیچه نقل می‌کردند مسلماً اگر قهقهه نمی‌زد، پوزخندی تحویل مبلغین «طاعون سرخ» می‌داد. آورده‌اند که دلیل پرداختن نیچه به اسطوره‌های یونان باستان مخالفت وی با سوسیالیسم و طرفداری وی از برده‌داری بوده! گویا برای مبارزه با خطر سوسیالیسم نیچه خواهان تشکیل یک دولت ارتجاعی، خشن و در خدمت اهداف «بورژوا - امپریالیستی» شده است! ولی جالب‌ترین بخش مقاله «رادبوفرانسه» آنجاست که نیچه را در ترداد با پیامبر و آینده‌نگر و پیشگو نیز قرار می‌دهد:

«نیچه در قالب اسطوره و یا گزاره‌های اسطوره‌وار مسائلی را پیش‌بینی و حتی حل می‌کند که نسل بعد تنها از نزدیک

داشت، چرا که «مردم» با «علی» بیعت کردند، و علی در برابر «دشمنان» ایستاد آنهم با شمشیر. خلاصه کنیم، «مذاکره» و «گفتگو» و ارتباط انسانی فاقد خشونت در این فضای دوقطبی کوچک‌ترین محلی از اعراب نخواهد داشت. با بسیج افکار عمومی بر ضد صلح و مذاکره و رعایت قانون، «بین‌الملل شرارت» یک راه در برابر ما قرار می‌دهد: جنگ و رویارویی و خشونت.

**درهای چاره بر دل ما بسته است
مصدق رانده از همه سو مائیم
آه ای رفیق روز جوانبختی
بگذار تا دوباره در آئینه بنگریم**

[...]

بگذار تا به خویش بپیوندیم

[...]

**در ازدحام اینهمه تصویر
یا در میان اینهمه تزویر
آیا تو باز مرا توانی دید؟
یا من تو را دوباره توانم یافت؟**
(نادر نادرپور)

با آن‌ها آشنا می‌شود[...]. تأثیر فراتاریخی این استعداد بر سبکی از نگارش در نزد نیچه نیز مبتنی است که بجای بهره‌گیری از نثر منظم یا نثر سنتی فلسفه از گزاره‌های کوتاه سود می‌جوید که گاه در شکل پند ظاهر می‌شوند و گاه در قالب پیشگوئی و احکامی که به این عنوان خصلت افسانه‌ای و رازآمیز گفتار او را تشدید می‌کند.

راستش دروغ چرا؟! شاعر و ادیب با توسل به تمثیل و استعاره و کنایه و تصویر سخن در ابهام می‌گوید، پس کاملاً طبیعی است که ابهام ادبی تفسیرهای مختلف داشته باشد. همچنانکه اسطوره‌ها نیز از همین ویژگی برخوردارند. ولی تاکنون نشنیده بودیم که با اسطوره بتوان مسائلی را حل کرد که در آینده به وجود می‌آید! به عبارت دیگر منطقاً مسائلی که امروز وجود ندارد، امروز نیز قابل حل نیست!

البته جهت اصلی این «تبلیغات» سرشار از «ابهام» کاملاً مشخص است. نیچه مخالف سوسیالیسم «مترقی» است، از این رو فلسفه‌اش «پیامبرگونه» و «الهی» تحلیل می‌شود. روشن‌تر بگوئیم به دلیل افلاس سازمان ناتو، یا سوسیالیسم مترقی حضرات را می‌باید اجباراً پذیرفت، یا باید برای در امان ماندن از «طاعون سرخ» به کتاب‌دعا و سنگسار و قصاص پناه برد! دوقطبی کردن کاذب فضای جامعه دیگر به ایران محدود نمی‌شود. ماجرای کتک خوردن تماشاگران فیلم «کلودلانزمن» در هامبورگ را که فراموش نکرده‌ایم. یا «سوسیالیسم»، ویراست چماقداران مترقی جمکران را می‌پذیرید، یا طرفدار «صهیونیست‌ها» هستید! در اینصورت چاره‌ای جز کتک خوردن از سوسیالیست‌های مترقی نخواهید